

# جنگ آمریکا و اسرائیل علیه ایران و تعارضات داخلی ایران



محسن کدیور

۸ فروردین ۱۴۰۵

**توضیح:** سخنرانی ذیل در تاریخ شنبه اول فروردین ۱۴۰۵ (نوروز) ایراد شده و در تاریخ دوم فروردین در [وبسایت انگلیسی نویسنده](#) منتشر شده است. متن مختصرتر این سخنرانی در تاریخ جمعه ۲۹ اسفند ۱۴۰۴ و مصادف با عید سعید فطر و حلول سال نو برای اساتید و دانشجویان دانشگاه کوستال کارولینا ایراد شده است. در مقدمه سخنرانی عصر جمعه اشاره کردم که برای نخستین بار است همراه با همسرم به ایالت کارولینای جنوبی سفر می‌کنم و این سخنرانی مصادف با عید سعید فطر و حلول سال نو ایرانی است. در قسمتی که ملی شدن صنعت نفت توسط زنده‌یاد دکتر محمد مصدق توضیح داده شده اشاره کردم که دقیقا در همین روز (۲۹ اسفند) این اتفاق تاریخی رخ داده است. از این سخنرانی به تصویر آن اکتفا می‌کنم. در جلسه جمعه قبل از سخنرانی من سه استاد دانشگاه کوستال کارولینا به کوتاهی دیدگاههای خود را درباره ایران یا جنگ آمریکا و اسرائیل علیه ایران ابراز کردند. جلسه با پرسشهای اساتید و دانشجویان پایان یافت.



سفر دو روزه من به شهر کانوی (Conway) در ایالت کارولینای جنوبی به دعوت خانم دکتر سُهیر داوود (Suheir Daoud) صورت گرفت. در نخستین ملاقات، وی خود را مسیحی عرب اسرائیلی معرفی کرد و از سخنرانی‌اش

آشکار بود که ضدصهیونیست است. پرسشهای اساتید علوم سیاسی دانشگاههای کارولینای جنوبی همدلانه و نسبت به اسرائیل و ترامپ منتقدانه بود. اینکه در زمان جنگ با ایران یک ایرانی با صراحت اسرائیل و رئیس جمهور آمریکا را به نقد بکشد نشانه آزادی بیان در این کشور است. از سوی دیگر این نمونه مستندی از تغییر معنی دار جامعه دانشگاهی آمریکا بر علیه اسرائیل و سیاست خارجی آمریکاست. ترجمه فارسی متن کامل سخنرانی شنبه برای آگاهی هموطنان منتشر می‌کنم، با تذکر این نکته که این سخنرانی برای مخاطب دانشگاهی آمریکایی تهیه شده است.



**معرفی در سایت دانشگاه:** دانشگاه کارولینای ساحلی (Coastal Carolina University) در روزهای ۲۰ و ۲۱ مارس میزبان کنفرانس سالانه ۲۰۲۶ انجمن علوم سیاسی کارولینای جنوبی ([the 2026 South Carolina Political Science Association annual conference](#)) بود. این کنفرانس با سازماندهی دکتر سهریر داوود، استاد علوم سیاسی، برگزار شد. حدود ۷۰ استاد و دانشجو از دانشگاه‌های سراسر کارولینای جنوبی برای ارائه پژوهش‌های خود و شرکت در بحث‌هایی پیرامون سیاست و روابط بین‌الملل گرد هم آمدند. سخنران اصلی (keynote speaker) این کنفرانس دکتر محسن کدیور، استاد پژوهشی مطالعات اسلامی در دانشگاه دوک، بود. کدیور در سطح بین‌الملل به‌عنوان یکی از برجسته‌ترین متکلمان، فیلسوفان و متفکران سیاسی اسلامی شناخته می‌شود. او مؤلف ۳۰ کتاب و ده‌ها مقاله علمی به زبان فارسی است. دو کتاب از آثار او در سال ۲۰۲۱ در مجموعه «در ترجمه: متفکران مسلمان معاصر» منتشر شد: حقوق بشر و اسلام نواندیش، و توهین به مقدسات (سب) و ارتداد در اسلام: مناظره‌هایی در فقه شیعه. کتاب آتی او با عنوان حکومت ولایی: زمامداری و حکومت در جمهوری اسلامی ایران در دست انتشار است. هرچند این کنفرانس رویدادی غیرعمومی است، رسانه‌ها دعوت شده‌اند تا سخنرانی اصلی را پوشش دهند و با کدیور گفتگو کنند — فرصتی برای سخن با پژوهشگری که آثارش به مسائل حکمرانی، دین و حقوق بشر در جهان اسلام معاصر می‌پردازد.

## متن کامل سخنرانی

بانوان و آقایان، انجمن علوم سیاسی کارولینای جنوبی، معاون اول دانشگاه (Provost)، رئیس دانشکده علوم انسانی، و مدیر گروه علوم سیاسی دانشگاه کارولینای ساحلی، هرچند من استاد علوم سیاسی نیستم، سخن گفتن در کنفرانس سالانه ۲۰۲۶ انجمن علوم سیاسی کارولینای جنوبی (SCPSA) برایم مایه مسرت و افتخار است. باید از پروفیسور سُهیر داوود به خاطر دعوتم به این رویداد مهم تشکر کنم. امروز نوروز است — نخستین روز سال نو در تقویم ایرانی.

مسئله ایران بسیار پیچیده است — بسیار پیچیده‌تر از تصویر ساده‌انگارانه یا گاه تحریف‌شده‌ای که اغلب در بخش بزرگی از رسانه‌های آمریکایی، یا در اظهارات رئیس‌جمهور آمریکا و اعضای ارشد کابینه‌اش ترسیم می‌شود. سخنانم سه بخش خواهد داشت: مروری کوتاه بر روابط ایران و آمریکا پیش از انقلاب ۱۳۵۷، و با جزئیات بیشتر پس از آن؛ سرخط‌های اصلی دو جنگ اخیری که آمریکا و اسرائیل علیه ایران به راه انداخته‌اند؛ و خطوط کلی تعارضات داخلی ایران. در پایان، به پرسش‌های شما پاسخ خواهم داد.

روایت من، روایتی است از درون، از زادگاهم، ایران. من از رژیم پهلوی انتقاد کرده‌ام، و از اواخر سال ۱۳۶۶، منتقد جمهوری اسلامی بوده‌ام. هم پیش از انقلاب و هم پس از آن تجربه زندان داشته‌ام. نویسنده‌ای در تبعیدم که از سال ۱۳۸۸ از انتشار آثارم در کشور خودم ممنوع شده‌ام. من مخالف بنیادی جمهوری اسلامی و حکومت اسلامی — نظریه ولایت فقیه — هستم، و کتاب‌ها و مقالات متعددی در نقد نظریه سیاسی آیت‌الله خمینی نوشته‌ام، خواستار استیضاح رهبر دوم جمهوری اسلامی شده‌ام، و صلاحیت دینی (مرجعیت) او را به چالش کشیده‌ام. از سوی دیگر، من منتقد جدی سیاست خارجی ایالات متحده، به‌ویژه در خاورمیانه‌ام، و به‌طور مشخص منتقد سیاست‌های داخلی و خارجی رئیس‌جمهور ترامپ، و نیز سیاست‌های جنگ‌افروزان، توسعه‌طلبانه، قانون‌شکنانه و آپارتایدی اسرائیل. فراتر از ایرانی یا آمریکایی بودن، این مسائل را از منظر یک شهروند جهانی می‌نگرم. من به معیارهای اخلاقی، حقوق بین‌الملل، اسناد سازمان ملل متحد و قانون اساسی ایالات متحده پایبندم. خواستم از همان آغاز روشن کنم که صدایی می‌شنوید که منتقد هر سه طرف است — چنان‌که به تفصیل خواهید شنید.

### مروری کوتاه بر روابط ایران و آمریکا

می‌خواهم یاد هاوارد باسکرویل (Howard Baskerville)، معلم آمریکایی را که در سال ۱۹۰۹ در شهر تبریز، در کنار ایرانیانی که برای برقراری حاکمیت قانون در جنبش مشروطه می‌جنگیدند، کشته شد، گرامی بدارم. او «شهید آمریکایی جنبش مشروطه ایران» است.

مهم‌ترین رویدادی که به‌عنوان نخستین نقطه عطف در تاریخ روابط ایران و آمریکا شناخته می‌شود، کودتای مرداد ۱۳۳۲ بود که آمریکا — تحت عنوان عملیات — TPAJAX و بریتانیا به‌صورت مشترک علیه نخست‌وزیر قانونی ایران، محمد مصدق، انجام دادند. مصدق، نخست‌وزیری دموکرات و سکولار بود که توسط پارلمان ایران انتخاب شده بود و صنعت نفت ایران را در ۲۹ اسفند ۱۳۲۹ ملی کرد و به استعمار بریتانیا در ایران پایان داد. مصدق به

سیاست موازنه منفی پایبند بود و هرگز امتیازی به شوروی نداد؛ در مقابل، شوروی نیز از خرید نفت ایران در دوران تحریم نفتی غرب سر باز زد. مارکسیست‌های ایرانی [حزب توده] نیز با شدت علیه دولت ملی مصدق کارزار کردند. اسلام‌گرایان نیز دل خوشی از او نداشتند — آیت‌الله خمینی حتی او را مسلمان نمی‌دانست، هرچند مصدق در زندگی شخصی انسانی مؤمن بود.

دولت ملی و دموکراتیک مصدق الگویی برای کشورهای جهان سوم شده بود. جمال عبدالناصر، الهام‌گرفته از مصدق، کانال سوئز را در مصر در سال ۱۳۳۵ ملی کرد. رئیس‌جمهور دوایت آیزنهاور (Dwight Eisenhower) دولت دموکراتیک و ملی مصدق را سرنگون کرد و دیکتاتوری محمدرضا شاه پهلوی را به مدت یک ربع قرن بر ایران تحمیل نمود. در این دوره، ایران مهم‌ترین متحد آمریکا در خاورمیانه و بزرگ‌ترین صادرکننده نفت به اسرائیل بود. سازمان اطلاعات و امنیت کشور، ساواک — ابزار اصلی سرکوب جنبش آزادی‌خواهی در ایران — در اسفند ۱۳۳۵ توسط سازمانهای سیا و موساد تأسیس شد. کودتای ۱۳۳۲ بزرگ‌ترین ضربه‌ای بود که آمریکا تا آن زمان به روند دموکراسی سکولار در ایران وارد کرد، و از پیامدهای آن، برآمدن اسلام‌گرایی، انقلاب ۱۳۵۷، و به قدرت رسیدن روحانیت در ایران بود.

رئیس‌جمهور جیمی کارتر (Jimmy Carter) آخرین رئیس‌جمهور آمریکایی است که از ایران دیدن کرده است، در ۱۰ آذر ۱۳۵۶. در آستانه کریسمس در تهران — چهارده ماه پیش از پیروزی انقلاب — او ایران تحت حکومت محمدرضا شاه پهلوی را «جزیره ثبات» خواند و شاه را «محبوب دل مردم ایران» توصیف کرد. این نمونه‌گویی است از اینکه آمریکا چقدر رویدادهای ایران را درک می‌کرد! یک هفته پس از این سخنرانی، شاه با انتشار مقاله‌ای توهین‌آمیز علیه آیت‌الله خمینی، جرقه انقلاب را زد.

پس از انقلاب، دانشجویان ایرانی موسوم به «پیروان خط امام»، در انتقام از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، سفارت آمریکا در تهران را تصرف کردند و دیپلمات‌های آمریکایی را به مدت ۴۴۴ روز به گروگان گرفتند — اقدامی که حمایت قاطع آیت‌الله خمینی را به همراه داشت و به حق موجب مخالفت و استعفای بعدی مهدی بازرگان، رئیس دولت موقت، شد. دانشجویان خواستار استرداد شاه برای محاکمه و بازگرداندن دارایی‌های مسدودشده ایران در آمریکا بودند. این اقدام نسنجیده دانشجویان به تحریم‌های آمریکا علیه جمهوری اسلامی ایران انجامید که تا امروز ادامه دارد، و بیشترین آسیب را به روابط دوجانبه وارد کرد و تصویر جمهوری اسلامی را در محافل بین‌المللی لکه‌دار ساخت. آتش زدن پرچم آمریکا و شعارهای «مرگ بر آمریکا» منشأ دیگری از این تنش هستند و قطعاً دفاع‌ناپذیرند. این دومین نقطه عطف در روابط ایران و آمریکا را تشکیل می‌دهد.

با حمله صدام حسین به ایران در شهریور ۱۳۵۹ — جنگی که هشت سال به درازا کشید — آمریکا در دوره ریاست‌جمهوری رونالد ریگان (Ronald Reagan)، در کنار شوروی، چین و چند کشور اروپایی، به یکی از تأمین‌کنندگان تسلیحاتی صدام تبدیل شد، به‌ویژه در نیمه دوم جنگ. در ۱۲ تیر ۱۳۶۷، هواپیمای مسافربری ایران‌ایر در مسیر بندرعباس به دبی، بر فراز تنگه هرمز توسط ناو یواس‌اس وینسنس (USS Vincennes) از نیروی دریایی آمریکا سرنگون شد و تمامی ۲۹۰ سرنشین و خدمه، از جمله ۶۶ کودک، کشته شدند. آمریکا مدعی شد نیروهای دریایی‌اش هواپیمای غیرنظامی را به اشتباه با یک هواپیمای نظامی اشتباه گرفته است. در سال

۱۳۶۹، فرمانده ناو از سوی رئیس‌جمهور جورج اچ. دبلیو. بوش (George H.W. Bush) به خاطر «رفتار شایسته استثنایی در ادای خدمت برجسته» در طول فرماندهی وینسنس، نشان لژیون شایستگی (Legion of Merit) دریافت کرد. این خاطره تلخ دیگری است که ایرانیان از آمریکا در ذهن دارند.

در روابط دو کشور در سی سال گذشته، با سه الگوی متمایز روبه‌رویم: الگوی رئیس‌جمهور جورج دبلیو. بوش، الگوی رئیس‌جمهور اوباما، و الگوی رئیس‌جمهور ترامپ.

در فاجعه حملات تروریستی القاعده به نیویورک در ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ (۲۰ شهریور ۱۳۸۰) و کشتار چند هزار انسان بی‌گناه، پانزده تن از نوزده تروریست، اتباع عربستان سعودی بودند — نه یک ایرانی در میانشان بود. رئیس‌جمهور اصلاح‌طلب ایران، سید محمد خاتمی، از نخستین رهبران جهانی بود که این حمله وحشیانه را که با ارزش‌های اسلامی و انسانی در تضاد بود، به‌صراحت و بی‌هیچ ابهامی محکوم کرد. ایرانیان در تهران به نشانه همبستگی با قربانیان شمع روشن کردند. با این همه، رئیس‌جمهور جورج دبلیو. بوش (George W. Bush) در سخنرانی سالانه‌اش در کنگره در ژانویه ۲۰۰۲ (دی ۱۳۸۰)، سه کشور — از جمله ایران — را «محور شرارت» نامید، حال آنکه کشورهایی که اتباعشان در این فاجعه نقش داشتند — و همگی متحدان آمریکا در خاورمیانه بودند — به‌طرز چشمگیری از این محور غایب بودند. این در حالی اتفاق افتاد که سازمان ملل، سال ۲۰۰۱ (۱۳۸۰) را به پیشنهاد رئیس‌جمهور ایران، خاتمی، «سال گفتگوی تمدن‌ها» نامیده بود — نظریه‌ای که او در مقابل نظریه برخورد تمدن‌های هانتینگتون (Huntington) مطرح کرده بود.

الگوی دوم، الگوی رئیس‌جمهور باراک اوباما (Barack Obama) است؛ در دوره رهبری او، یک فرایند طولانی سرانجام در خرداد ۱۳۹۴ به امضای توافق هسته‌ای — برنامه جامع اقدام مشترک (برجام) — میان جمهوری اسلامی و آمریکا، روسیه، چین، بریتانیا، فرانسه، آلمان و اتحادیه اروپا انجامید. بر اساس این توافق، فعالیت‌های هسته‌ای ایران به مدت پانزده سال به‌طور کامل محدود شد و به آژانس بین‌المللی انرژی اتمی اجازه داده شد به تمامی تأسیسات ایرانی برای نظارت و تأیید اجرای توافق دسترسی داشته باشد. در مقابل، ایران از تحریم‌های شورای امنیت سازمان ملل، تحریم‌های اتحادیه اروپا و تحریم‌های ثانویه آمریکا معاف شد. در دوره ریاست‌جمهوری اوباما، هم ایران و هم آمریکا به این توافق وفادار ماندند.

اما الگوی سوم متعلق به رئیس‌جمهور دونالد ترامپ (Donald Trump) است. او در دوره اول ریاست‌جمهوری‌اش، در فروردین ۱۳۹۷، توافق هسته‌ای را پاره کرد، رسماً از آن خارج شد و اعلام کرد تحریم‌های پیشین را دوباره اعمال خواهد کرد. ایران نیز به نوبه خود برنامه غنی‌سازی پیشین خود را از سر گرفت. سرسخت‌ترین مخالفان توافق هسته‌ای، اسرائیل، جمهوری خواهان — و در صدر آنها رئیس‌جمهور ترامپ — و تندروهای ایران بودند. رهبر وقت، سید علی خامنه‌ای، از آن رضایت نداشت. این جریان‌ها پیوسته از دشمنی دائمی میان ایران و آمریکا حمایت کردند.

## جنگ اسرائیل و آمریکا علیه ایران

در خرداد ۱۴۰۴، در حالی که نمایندگان ایران و آمریکا در حال مذاکره بودند و به توافق نهایی نزدیک می‌شدند، اسرائیل حمله نظامی به ایران را آغاز کرد و در ساعات آغازین این حمله، شمار قابل توجهی از فرماندهان ارشد سپاه پاسداران و ارتش ایران را ترور کرد. نخست‌وزیر نتانیاهو (Netanyahu) این لحظه را به چند دلیل برای تجاوز نظامی برگزید: نخست، برای جلوگیری از توافق میان ایران و آمریکا؛ دوم، پس از کشتار دسته‌جمعی در غزه، ترور رهبران حماس در فلسطین و تهران، کشتار اعضای حزب‌الله از طریق انفجار پیجرها در لبنان، و ترور دبیرکل حزب‌الله، اسرائیل ارزیابی کرده بود که جمهوری اسلامی در ضعیف‌ترین نقطه خود قرار دارد، و با ترور فرماندهان ارشد سپاه، رژیم فرو خواهد پاشید، شهروندان ناراضی و معترض ایرانی به خیابان‌ها خواهند ریخت و از سقوط جمهوری اسلامی استقبال خواهند کرد.

اما چنین نشد. چند ساعت پس از تجاوز نظامی اسرائیل، جمهوری اسلامی حمله موشکی خود را علیه اسرائیل آغاز کرد، به سرعت جانشین‌های فرماندهان کشته‌شده را منصوب کرد، و به جای اینکه شهروندان در اعتراض به رژیم به خیابان‌ها بریزند، همبستگی ملی در دفاع از میهن در برابر تجاوز خارجی واقعاً افزایش یافت. برخلاف برخی انتظارات، موشک‌های ایرانی توانستند به اهداف از پیش تعیین‌شده اصابت کنند و آسیب قابل توجهی به زیرساخت‌های اسرائیل وارد آورند.

در دوازدهمین روز جنگ، دو تحول مهم رخ داد. نخست، نخست‌وزیر نتانیاهو به این نتیجه رسید که سامانه‌های دفاعی اش آسیب جدی دیده‌اند و فاقد مهمات و توان کافی برای ادامه جنگ است؛ از این رو از رئیس‌جمهور ترامپ خواست تا آتش‌بس را اعلام کند تا بتواند نیروهایش را سازماندهی مجدد کرده و حمله‌ای تازه آغاز کند. دوم، رئیس‌جمهور ترامپ به یک دستاورد تبلیغاتی برای پایان دادن به جنگ در قامت پیروزی نیاز داشت. از این رو، دستور بمباران سنگین تأسیسات هسته‌ای ایران را صادر کرد و سپس شخصاً هم ضربه نظامی و هم پایان آن را اعلام نمود و از نابودی تأسیسات غنی‌سازی اورانیوم ایران خبر داد. با نابودی توانایی‌های هسته‌ای ایران، استدلال می‌کرد که دیگر توجیهی برای ادامه جنگ وجود ندارد — و بدین ترتیب آتش‌بس را با لحنی پیروزمندانه اعلام کرد. ایران، که در جریان این تجاوز آسیب گسترده‌ای به زیرساخت‌هایش وارد شده بود و تلفات انسانی سنگینی متحمل شده بود، آتش‌بس را پذیرفت.

هر دو طرف خود را پیروز اعلام کردند. اما با احتساب تلفات و خسارات زیرساخت‌ها، این تجاوز هیچ برنده‌ای نداشت. اسرائیل و آمریکا به اهداف اعلام‌شده خود — فروپاشی جمهوری اسلامی، تجزیه، یا جنگ داخلی در ایران — دست نیافتند. برای جمهوری اسلامی، این به معنای پیروزی بود. اما از جمله پیامدهای این جنگ دوازده‌روزه می‌توان به موارد زیر اشاره کرد: تسلط بیشتر تندروها — به‌ویژه سپاه پاسداران — بر کشور؛ به حاشیه راندن اصلاح‌طلبان و میانه‌روها از فرایند تصمیم‌گیری؛ و افزایش سرکوب آزادی‌های مشروع مندرج در قانون اساسی. اسرائیل و آمریکا عملاً مبارزه مردم ایران برای دموکراسی، آزادی و حاکمیت قانون را گند و دشوارتر کردند.

جنگ دوم در حالی آغاز شد که ایران و آمریکا در وین مشغول مذاکره بودند و عمان نقش میانجی را ایفا می‌کرد. بر اساس اعلامیه رسمی وزیر خارجه عمان، ایران تمامی شرایط آمریکا درباره انرژی هسته‌ای را پذیرفته بود و قرار

بود دور بعدی مذاکرات توافق را نهایی کند. نخست‌وزیر نتانیاهو رئیس‌جمهور ترامپ را به حمله به ایران ترغیب کرد. برخلاف روسای جمهور پیشین آمریکا که دعوت‌های نتانیاهو را رد کرده بودند، رئیس‌جمهور ترامپ در دام نتانیاهو افتاد، و حمله نظامی مشترک و گسترده آمریکا و اسرائیل به خاک ایران در شنبه، ۹ اسفند ۱۴۰۴ آغاز شد. در همان ساعات نخست، رهبر دوم جمهوری اسلامی، سید علی خامنه‌ای، همراه با چندین عضو خانواده‌اش — از جمله دختر و دو نوه خردسالش — و نیز چند تن از فرماندهان ارشد نظامی ترور شدند. یک مدرسه ابتدایی در میناب نیز در همان روز نخست توسط آمریکا بمباران شد و بر اساس گزارش سازمان عفو بین‌الملل، ۱۶۸ انسان بی‌گناه کشته شدند که بیشترشان دانش‌آموز دختر بودند. در طول این چهار هفته، شمار زیادی از خانه‌های مسکونی، مدارس، بیمارستان‌ها، مراکز اورژانس، کارخانه‌های داروسازی، آثار باستانی، موزه‌ها، فرودگاه‌ها و زیرساخت‌های غیرنظامی — از جمله نیروگاه‌ها، پالایشگاه‌های نفت و گاز، و تأسیسات ذخیره‌سازی سوخت — توسط آمریکا و اسرائیل بمباران شده و آلودگی زیست‌محیطی شدیدی به بار آورده است. بیش از ۱۷۰۰ غیرنظامی کشته شده‌اند، از جمله بیش از دویست کودک و دویست و سی زن.

جمهوری اسلامی فرماندهان نظامی کشته‌شده را حتی سریع‌تر از جنگ پیشین جایگزین کرد. مطابق قانون اساسی، شورای رهبری بلافاصله تشکیل جلسه داد و در کمتر از یک هفته، مجلس خبرگان سید مجتبی خامنه‌ای — پسر رهبر ترور شده — را به‌عنوان سومین رهبر جمهوری اسلامی منصوب کرد. او در بمباران‌های روز نخست جنگ جاری مجروح شده بود و شاهد مرگ پدر، همسر، خواهر، داماد و خواهرزاده‌های خردسالش در برابر چشمانش بود. نیروهای نظامی ایران با قاطعیتی بیشتر از جنگ پیشین از خاک ایران دفاع کردند و با موشک‌ها و پهپادهای ساخت ایران به اسرائیل حمله بردند؛ گنبد آهنین پرهزینه اسرائیل ناتوان از رهگیری موشک‌ها و پهپادهای ایرانی بوده و خسارات سنگینی به مواضع نظامی و زیرساخت‌های اسرائیل وارد آورده است.

این جنگ از چند جهت مهم با جنگ پیشین تفاوت دارد. نخست، جنگ با حمله مشترک آمریکا و اسرائیل آغاز شد، نه صرفاً با حمله اسرائیل با استفاده از سلاح‌ها و بودجه آمریکایی و یک ضربه نمادین آمریکا در پایان. رئیس‌جمهور ترامپ آمریکا را در یک جنگ تمام‌عیار با کشوری در چند هزار کیلومتری آن گرفتار کرد و دو ناو هواپیمابر غول‌پیکر به منطقه گسیل داشت. دوم، حملات آمریکا به ایران عمدتاً از پایگاه‌های متعدد این کشور در کشورهای هم‌پیمانش در خلیج فارس و منطقه انجام گرفته است — امارات متحده عربی، عربستان سعودی، بحرین، قطر، کویت، عراق و اردن.

در پاسخ، و با اطلاع قبلی، ایران حملات موشکی و پهپادی را علیه هر مکانی که از آنجا به خاکش حمله شده انجام داده است. در پایگاه‌هایی که برای ضربه به زیرساخت‌های ایران مورد استفاده قرار گرفته‌اند، ایران متقابلاً زیرساخت‌های کشورهای متحد آمریکا را هدف قرار داده است. به بیان دیگر، جنگ آمریکا و اسرائیل علیه ایران به منطقه گسترش یافته است. ایران بارها اعلام کرده که حملاتش دفاع مشروع و مقابله به مثل در برابر پایگاه‌های آمریکایی در منطقه است و هیچ خصومتی نسبت به همسایگان عرب خود ندارد.

سوم، حزب‌الله — که اسرائیل ادعا می‌کرد آن را نابود کرده — پس از ترور رهبر جمهوری اسلامی، با اطلاع قبلی، حمله به اسرائیل آغاز کرد. اسرائیل سپس ضربات سنگینی به جنوب لبنان وارد آورد و بخشی از خاک آن کشور

را اشغال کرد. در این سه هفته، بیش از هزار غیرنظامی لبنانی کشته، بیش از یک میلیون نفر آواره، و ویرانی گسترده‌ای در جنوب لبنان به بار آمده که با آنچه در غزه رخ داد قابل مقایسه است.

چهارم، ایران تنگه هرمز را بر روی نفتکش‌های متعلق به آمریکا و متحدانش بسته و تنها به کشتی‌های کشورهای که در تجاوز به ایران شرکت نکرده‌اند اجازه عبور می‌دهد. ایران اعلام کرده که این سیاست را پس از جنگ نیز حفظ خواهد کرد. رئیس‌جمهور ترامپ از متحدان خود در اقصی نقاط جهان خواست در بازگشایی تنگه هرمز کمک کنند. تا کنون هیچ کشوری پاسخ مثبتی به این درخواست نداده — به این معنا که آمریکا تنها مانده است. حملات پهبادی و موشکی ایران هر دو ناو هواپیمابر آمریکایی را مجبور به عقب‌نشینی از منطقه کرده است.

پنجم، ایران به این نتیجه رسیده که در هر دو جنگ، مذاکرات چیزی جز فریب نبوده‌اند — که آمریکا، به تحریک اسرائیل، از دیپلماسی برای مشغول نگه داشتن ایران در حالی که آماده حمله نظامی می‌شد استفاده کرده است. از این رو، علی‌رغم درخواست‌های مکرر فرستاده ترامپ، ویتکاف (Witkoff)، طی این چهار هفته برای مذاکره، ایران پاسخی نداده است. موضع ایران این است که به کشوری که دو بار در جریان مذاکرات جاری به آن حمله کرده و دو بار به دیپلماسی خیانت کرده اعتمادی نیست. افزون بر این، ایران تا کنون پیشنهادهای متعدد میانجیگری کشورهای عرب و مسلمان غیرعرب برای آتش‌بس را رد کرده و هر آتش‌بسی را مقدمه‌ای برای آماده‌سازی مجدد آمریکا و اسرائیل برای حمله‌ای تازه می‌داند. پاسخ صریح ایران تا کنون چنین است: ما این جنگ را آغاز نکردیم. ما در دفاع از تمامیت ارضی و استقلال خود، دفاع مشروع و مقابله به مثل را اعمال می‌کنیم. دفاع ادامه خواهد یافت تا زمانی که از پایان تجاوز مطمئن شویم و تضمین‌های کافی در برابر تجاوز مجدد فراهم شود. آماده انعقاد موافقت‌نامه ترک‌تخاصم (armistice) با تضمین‌های لازم هستیم، اما بدون چنین تضمین‌هایی، نه آتش‌بس را می‌پذیریم و نه با متجاوز می‌کنیم که به معاهدات بین‌المللی پایبند نیست مذاکره می‌کنیم.

پرسش مبرم — هم در آمریکا و هم در سطح بین‌الملل — این است: هدف رئیس‌جمهور ترامپ از آغاز حمله نظامی به ایران چه بود؟ آیا او برنامه‌ای سنجیده، منظم و زمان‌بندی شده داشت؟ این پرسش درباره اسرائیل نیازی به طرح ندارد، چرا که پاسخ آن برای همگان روشن است: تجزیه ایران، فروپاشی نظام موجود، تغییر رژیم و جنگ داخلی. از میان اظهارات متناقض و ناهمگون ترامپ — که روشن نیست کدام هدف اولویت دارد — می‌توان اهداف زیر را شناسایی کرد: (۱) جلوگیری از ساخت ادعایی بمب اتمی توسط ایران، یا توقف دائمی غنی‌سازی اورانیوم در ایران، یا نابودی کامل صنعت هسته‌ای ایران؛ (۲) تغییر رژیم جمهوری اسلامی، یا نصب رهبری مطیع آمریکا و سازگار با اسرائیل؛ (۳) تسلیم بی‌قید و شرط ایران و تبدیل آن به کشوری شبیه دیگر کشورهای خاورمیانه متحد آمریکا؛ (۴) تجزیه ایران؛ (۵) جنگ فرسایشی، ناکارآمد کردن رژیم موجود، ایجاد جنگ داخلی، فراخوان به شورش داخلی، تشویق نیروهای مسلح کُرد عراق به ورود به ایران و جنگ، و تهدید به حمله زمینی به ایران؛ (۶) خنثی‌سازی دائمی تهدیدی که ایران برای آمریکا ایجاد می‌کند؛ (۷) ایران منبع بی‌ثباتی در خاورمیانه و حامی تروریسم است که باید یک‌بار برای همیشه حذف شود.

به نظر می‌رسد او فراموش کرده که در ۱۱ خرداد ۱۴۰۴، پس از بمباران سنگین تأسیسات غنی‌سازی اورانیوم ایران، رسماً نابودی کامل صنعت هسته‌ای ایران را اعلام کرد. رهبر ترور شده ایران فتوایی مبنی بر حرمت ساخت

سلاح هسته‌ای از نظر شرعی صادر کرده بود. تا کنون، علی‌رغم ادعاهای مکرر نخست‌وزیر نتانیا‌هو و رئیس‌جمهور ترامپ، هیچ سند یا مدرکی دال بر تلاش ایران برای ساخت بمب اتم وجود ندارد. من در این زمینه اطلاعات تخصصی ندارم. ایران عضو آژانس بین‌المللی انرژی اتمی است و در چارچوب برجام و توافقات مشابه، جای نگرانی نیست. آمریکا بزرگ‌ترین دارنده سلاح هسته‌ای در جهان است و اسرائیل نیز به این سلاح مخرب مسلح است. استانداردهای دوگانه دفاع‌ناپذیرند. سلاح هسته‌ای در هر کشوری زیانبار است. آیا رئیس‌جمهور ترامپ — با سیاست‌های عمیقاً مسئله‌دارش — و نخست‌وزیر نتانیا‌هو — علی‌رغم محکومیتش توسط دیوان کیفری بین‌المللی دادگستری (ICC) در لاهه به‌عنوان جنایتکار جنگی — و جنایت علیه بشریت اختیار دارند درباره استفاده از سلاح هسته‌ای تصمیم بگیرند، در حالی که ایران حتی اجازه بهره‌گیری از انرژی هسته‌ای برای مقاصد غیرنظامی را نداشته باشد؟!

به نظر می‌رسد نگرانی اصلی رئیس‌جمهور ترامپ از ایران، غنی‌سازی اورانیوم نیست — چراکه او به خوبی می‌داند ایران نه قصد ساخت بمب هسته‌ای دارد و نه حتی به آن نزدیک شده است. اینها ساخته‌های رسانه‌ای است، درست مانند تبلیغات دروغین پیش از حمله به عراق در دوره رئیس‌جمهور بوش — که مدعی بود عراق دارای سلاح‌های کشتار جمعی است — که پس از تلفات و ویرانی‌های هنگفت دروغ بودنش آشکار شد. یا آنچه پیش از ربودن رئیس‌جمهور ونزوئلا و همسرش درباره قاچاق مواد مخدر از ونزوئلا به آمریکا تبلیغ شد، که پس از آن معلوم شد هدف اصلی، تصاحب ذخایر نفتی عظیم ونزوئلا و استعمار آن کشور بوده است.

به نظر می‌رسد هدف اصلی رئیس‌جمهور ترامپ از حمله به ایران، تأمین امنیت اسرائیل است. بر اساس اسناد موجود، ایران هرگز تهدید عملیاتی واقعی برای آمریکا نبوده است. متخصصان این حوزه — مانند جان مرشایمر (John Mearsheimer) و دیگران — این را به صراحت بیان کرده‌اند. از این رو، جنگ جاری با راهبرد «اول آمریکا» رئیس‌جمهور ترامپ همخوانی ندارد؛ آن راهبرد در عمل به «اول اسرائیل» تبدیل شده است. بسیاری از متحدان خود رئیس‌جمهور در جنبش ماگا (MAGA) (آمریکا را دوباره به عظمت برسانیم) این را به او گوشزد کرده و به شدت انتقاد کرده‌اند. یک نمونه می‌آورم:

جو کنت (Joe Kent) (جوزف کلی کنت) (Joseph Clay Kent)، سیاستمدار آمریکایی و افسر سابق عملیات ویژه ارتش/اسپا، در ۲۶ اسفند ۱۴۰۴ از سمت ارشد خود به‌عنوان مدیر مرکز ملی مبارزه با تروریسم (NCTC) در دولت ترامپ استعفا داد. این ترجمه دقیق کلمات اوست: «با وجدانم سازگار نیست که از جنگ جاری در ایران حمایت کنم. ایران تهدید قریب‌الوقوعی برای کشور ما نبود، و واضح است که این جنگ را به فشار اسرائیل و لابی قدرتمند آن در آمریکا آغاز کردیم.»

این جنگ روزانه یک میلیارد دلار برای آمریکا هزینه دارد. آیا این هزینه هنگفت — برای چیزی که به منافع ملی آمریکا خدمت نمی‌کند، و به‌ویژه با توجه به اینکه اکثر مردم آمریکا از جنگ علیه ایران حمایت نمی‌کنند — اصلاً قابل دفاع است؟

سفیر آمریکا در اسرائیل چند روز پیش اعلام کرد که تمام خاورمیانه به اسرائیل تعلق دارد. این نیت واقعی حاکمان اسرائیل است. اگر رئیس‌جمهور ترامپ در پی تحقق چنین چشم‌اندازی است، بهتر است آن را آشکارا با شهروندان

خود در میان بگذارد. این جنگ البته برای هموار کردن راه چنین بلندپروازی طراحی شده است. بر اساس قانون اساسی آمریکا، رئیس‌جمهور موظف است برای اعلام جنگ مجوز کنگره را کسب کند. چنین مجوزی اخذ نشده است. این جنگ برخلاف قانون اساسی است. بر اساس هنجارهای حقوق بین‌الملل، تجاوز آمریکا و اسرائیل به ایران غیرقانونی است و هیچ توجیه حقوقی آن را پشتیبانی نمی‌کند. بر اساس اسناد سازمان ملل متحد، کشورهای عضو مجاز به حمله به سایر کشورهای عضو نیستند. این جنگ نامشروع است. البته برای رئیس‌جمهوری که خود را مافوق حقوق بین‌الملل می‌داند، چنین اعتراضاتی ارزشی ندارد. و با این حال، آیا قوانین موجود آمریکا، ترور رهبران سایر کشورها را منع نکرده است؟

رئیس‌جمهوری که با تعهد ستودنی به عدم کشاندن آمریکا به جنگی دیگر — و پایان دادن به تمام جنگ‌های جاری — دوره دوم ریاست‌جمهوری‌اش را آغاز کرد، اکنون یکی از پرهزینه‌ترین جنگ‌های تاریخ آمریکا را به راه انداخته است. او صراحتاً اعلام کرده که به کشتن ایرانیان افتخار می‌کند، یا اینکه حمله به جزیره خارک برایش نوعی سرگرمی است. آیا جمهوری‌خواهان — که علاوه بر ریاست‌جمهوری، اکثریت کنگره، سنا و دیوان عالی را نیز در اختیار دارند — در نمی‌یابند که این سیاست‌های بی‌پروا چه ضربات ویرانگری به اعتبار آمریکا در جهان، به ارزش‌های آمریکایی، و به منافع ملی آمریکا وارد می‌آورند؟ آیا نباید از تجربه تلخ جنگ‌های پیشین آمریکا در عراق، افغانستان و ویتنام درس بگیریم؟

اگر رئیس‌جمهور ترامپ ملت ایران را می‌شناخت، هرگز مطالبه احمقانه «تسلیم بی‌قید و شرط» را مطرح نمی‌کرد. چنین مفهومی در واژگان ایران وجود ندارد. ایران تجربه یک جنگ هشت‌ساله را دارد. آمریکا و اسرائیل آمادگی یک جنگ طولانی را ندارند. مطمئنم که رویای اسرائیل و رئیس‌جمهور ترامپ — تسلیم بی‌قید و شرط ایران — هرگز محقق نخواهد شد. در واقع، احتمال دارد عکس آن رخ دهد: قیمت نفت به گونه‌ای چشمگیر افزایش یابد، و در پی آن قیمت کالاهای بی‌شماری در سراسر جهان بالا رود، و تلفات آمریکایی و اسرائیلی آنقدر افزایش یابد که جمهوری‌خواهان اکثریت خود را در سنا و کنگره در انتخابات نوامبر (آبان ۱۴۰۵) از دست بدهند. آنگاه این رئیس‌جمهور ترامپ خواهد بود که باید سیاست‌های اشتباه خود را بازنگری کند — نه برعکس. و احتمال استیضاح و محاکمه او را نیز نمی‌توان منتفی دانست.

به نظر می‌رسد هر شهروند آمریکایی که به منافع ملی کشورش می‌اندیشد، و نگران احیای اعتبار بین‌المللی آسیب‌دیده آمریکا و ارزش‌های آن است، باید فوراً برای پایان دادن به این جنگ اقدام کند. پیش از آنکه شاهد بازگشت کیسه‌های سیاه جنازه سربازان آمریکایی به خانه باشیم — همان‌طور که در جنگ‌های پیشین آمریکا در ویتنام، افغانستان و عراق رخ داد و عزا را به خانه‌های بی‌شماری برد — باید فوراً این جنگ غیرقانونی، مخالف قانون اساسی، ظالمانه و شکست‌خورده در استراتژی را پایان دهیم.

### تعارضات داخلی ایران

ایران کشوری با چند هزار سال تمدن است — ملتی تمدن‌ساز که سه بار در تاریخ خود ابرقدرت بوده است. حتی هنگامی که به اشغال متجاوزان درآمده، زبان و فرهنگ خود را بر اشغالگر تحمیل کرده و آنان را در میراث غنی

فرهنگی خویش حل کرده است. کوروش هخامنشی به اسارت بابلی یهودیان پایان داد و نامش چندین بار با سپاسگزاری در کتاب تورات آمده است. هرچند ایرانیان کمتر از پنج درصد مسلمانان جهان را تشکیل می‌دهند، نزدیک به پنجاه درصد از علمای مسلمان ایرانی بوده‌اند — ده برابر سهم جمعیتی‌شان. زبان فارسی دومین زبان اسلام است. ایرانیان به حق به فرهنگ، تمدن و میهن خود می‌بالند.

ایرانیان نزدیک به یک صد و پنجاه سال است که در کشور خود برای حاکمیت قانون، آزادی و عدالت مبارزه می‌کنند. در این دوره، دو انقلاب داشته‌اند: انقلاب مشروطه در سال ۱۲۸۵ و انقلاب ۱۳۵۷ که به انقلاب اسلامی شهرت یافت. انقلاب ۱۳۵۷ یکی از اصیل‌ترین انقلاب‌های قرن بیستم بود که بازنگری در برخی نظریه‌های جامعه‌شناختی — یعنی نظریه سکولارزدایی (de-secularization) و بازگشت دین به حوزه عمومی — را ضروری ساخت. جمهوری اسلامی یک نظام «اقتدارگرایی انتخاباتی» است. رژیم سیاسی ایران، هم پیش و هم پس از انقلاب، اقتدارگرا بوده است — همچون بسیاری از رژیم‌های آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین. اما جمهوری اسلامی یک مزیت نسبت به بیشتر رژیم‌های اقتدارگرایی خاورمیانه دارد، و آن انتخاباتی بودن آن است. در جمهوری اسلامی ایران، رئیس‌جمهور، مجلس، شوراها و شهر و مجلس خبرگان همگی از طریق رأی مستقیم مردم انتخاب می‌شوند. هرچند رهبر ترور شده جمهوری اسلامی، از طریق فقهای شورای نگهبان — که بر اساس قانون توسط رهبر منصوب می‌شوند — با تفسیری خلاف قانون با عنوان «نظارت استصوابی» انتخابات را محدود کرد و نامزدی انتخابات را به چهره‌های مورد تأیید آن شورا منحصر نمود، ایرانیان در چند نوبت توانستند نامزدهای مورد نظر خود را برای ریاست‌جمهوری و مجلس، برخلاف خواست رهبر، انتخاب کنند. سید محمد خاتمی به‌عنوان رئیس‌جمهور اصلاح‌طلب (۱۳۷۶-۱۳۸۴) و حسن روحانی (۱۴۰۰-۱۳۹۲) به‌عنوان رئیس‌جمهور اعتدال‌گرا — که در دوره او برجام منعقد شد — خدمت کردند. رئیس‌جمهور کنونی، مسعود پزشکیان (از مرداد ۱۴۰۳)، نیز توانست بر نامزد تندرو، سعید جلیلی، پیروز شود. در مجلس ششم (۱۳۸۳-۱۳۷۹)، اصلاح‌طلبان اکثریت را در دست داشتند و مشکلات جدی برای مقام رهبری ایجاد کردند. در مقابل، در بسیاری از کشورهای عربی حوزه خلیج فارس — مانند عربستان سعودی و قطر — حتی یک مقام دولتی از طریق رأی مردم انتخاب نمی‌شود و مجالس منتخب اصلاً وجود ندارند. در امارات متحده عربی و بحرین، نمایندگان معدود منتخب هیچ نقش تعیین‌کننده‌ای در ساختار سیاسی ندارند.

جمهوری اسلامی یک رژیم انقلابی است که از طریق انقلابی مردمی با حمایت قاطع بیش از ۹۸ درصد مردم به قدرت رسید. آیت‌الله خمینی شخصیتی کاریزماتیک بود که تا هنگام وفاتش در سال ۱۳۶۸، از حمایت اکثریت قوی — حداقل بیش از سه‌چهارم ایرانیان — برخوردار بود. هرچند به آزادی و دموکراسی اعتقاد نداشت، با روحانیان بنیادگرای محافظه‌کار همسو نبود. علی‌رغم اینکه مرجع دینی و رهبر معنوی بخش قابل توجهی از شیعیان داخل و خارج ایران بود و از حمایت بسیاری از مسلمانان سنی در جهان برخوردار بود، به رضایت عمومی توجه می‌کرد و میان جناح‌های چپ و راست سیاسی تعادل برقرار می‌ساخت. در حکمرانی، عمل‌گرا بود و عمیقاً به اصل مصلحت نظام پایبند بود، و در عمل — هرچند ناخواسته — با وارد کردن عنصر مصلحت، زمینه سکولارشدن فقه شیعه و نظام سیاسی ایران را فراهم کرد.

رهبر دوم جمهوری اسلامی، سید علی خامنه‌ای، فاقد مرتبه بالای علمی و شخصیت کاریزماتیک آیت‌الله خمینی بود. با بدگمانی نسبت به جناح چپ سیاسی — که با عنوان اصلاح‌طلبی فعالیت می‌کرد — به تدریج آنان را به‌طور کامل از مدار نظام حذف کرد. در دوره رهبری او، جناح راست سیاسی که با عنوان اصول‌گرایی فعالیت می‌کرد، تمامی مناصب قدرت را تصاحب کرد. اصول‌گرایان به تدریج به دو شاخه تقسیم شدند: اصول‌گرایان معتدل و اصول‌گرایان تندرو. با ادامه فرایند خالص‌سازی، اصول‌گرایان معتدل نیز به‌تدریج از پیکره نظام حذف شدند و بیشتر مناصب کلیدی به اصول‌گرایان تندرو — معروف به جبهه پایداری — رسید. محمود احمدی‌نژاد (۱۳۹۲-۱۳۸۴) و ابراهیم رئیسی (۱۴۰۳-۱۴۰۰) دو رئیس‌جمهور تندروی بودند که توسط مقام رهبری بالا آمدند.

در طول سی و هفت سال حکومت خامنه‌ای، کشور بر اساس فرمان‌های حکومتی رهبری اداره شد نه قانون؛ جمهوریت نظام به شدت تضعیف شد؛ آزادی و دموکراسی افول کرد؛ فساد و تبعیض به‌طور چشمگیری افزایش یافت؛ و مهم‌تر از همه، نارضایتی عمومی گسترش یافت. چون رهبری، روسای جمهور اصلاح‌طلب و اعتدال‌گرا را محدود کرد و راه تمام اصلاحات قانونی را بست، شمار فزاینده‌ای از ایرانیان به این نتیجه رسیدند که جمهوری اسلامی اصلاح‌ناپذیر است. میزان مشارکت انتخاباتی در سال‌های اخیر برای نخستین بار پس از انقلاب به زیر ۵۰ درصد سقوط کرد — به این معنا که نزدیک به ۶۰ درصد واجدان شرایط رأی‌دهی در انتخابات شرکت نکردند — و نرخ عدم مشارکت در تهران به نزدیک ۷۰ درصد رسید. بر اساس محاسبات چند انتخابات اخیر، می‌توان با اطمینان گفت که میزان نارضایتی ایرانیان از جمهوری اسلامی به حدود ۸۵ درصد رسیده است. به بیان دیگر، در دوره رهبر دوم — به‌ویژه در دو دهه اخیر — جمهوری اسلامی به حکومت اقلیتی انحصارطلب بر اکثریتی ناراضی تبدیل شده است.

به همان میزان که نظام پایگاه مردمی خود را از دست داد، اتکا به قوه قضائیه غیرمستقل، نیروهای امنیتی و به‌ویژه سپاه پاسداران افزایش یافت. برای خاموش کردن منتقدان، حکومت از ابزارهایی چون حصر خانگی برای مخالفان سرشناس، زندان‌های طولانی برای منتقدان سیاسی، انحلال احزاب سیاسی مخالف، تعطیلی روزنامه‌های مستقل و تبعید چهره‌های تأثیرگذار بهره گرفت. به‌عنوان نمونه، برجسته‌ترین مرجع دینی که در اصل قرار بود رهبر دوم جمهوری اسلامی شود — آیت‌الله منتظری — پس از انتقاد از دولتی شدن حوزه‌های علمیه و زیر سؤال بردن صلاحیت رهبر برای احراز مرجعیت دینی، بیش از پنج سال تحت حصر خانگی قرار گرفت. آخرین نخست‌وزیر جمهوری اسلامی در انتخابات ریاست‌جمهوری سال ۱۳۸۸ اکثریت آرا را کسب کرد، اما احمدی‌نژاد به‌جای او برنده اعلام شد. بزرگ‌ترین اعتراضات خیابانی پس از انقلاب — موسوم به جنبش سبز — با شعار «رأی من کجاست؟» شکل گرفت. این اعتراضات با خشونت سرکوب شد و میرحسین موسوی و همسرش زهرا رهنورد پانزده سال است که در حصر خانگی به سر می‌برند.

سپاه پاسداران قدرتمندترین نهاد کشور شده است — نه تنها از نظر نظامی، بلکه از نظر امنیتی، اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و حتی رسانه‌ای. به دلیل تحریم‌های چندلایه‌ای که آمریکا بر جمهوری اسلامی اعمال کرده — که از نظر گستره در جهان بی‌سابقه است — اقتصاد ایران به شدت آسیب دیده و بار این تحریم‌ها بیشتر بر دوش مردم، به‌ویژه اقشار کم‌درآمد و طبقه متوسط، سنگینی کرده تا بر دولت. تحریم‌ها باعث فساد شده‌اند. بیش از یک سوم

جمعیت زیر خط فقر زندگی می‌کنند. فشار فزاینده اقتصادی، همراه با محدودیت‌های سیاسی، فرهنگی و اجتماعی، و سرسختی نظام در پذیرش هر گونه اصلاح سیاسی یا اجتماعی، اعتراضات خیابانی را دامن زده است. برای نمونه، در سی سال گذشته، ایرانیان به‌طور متوسط هر ۲.۶ سال یک بار دست به اعتراضات خیابانی زده‌اند — از جمله در سال‌های ۱۳۷۸، ۱۳۸۸، ۱۳۹۶، ۱۴۰۱ و ۱۴۰۴. سن معترضان به تدریج کاهش یافته و شمار تظاهرکنندگانی که توسط نیروهای امنیتی — به‌ویژه سپاه پاسداران — کشته شده‌اند افزایش یافته است. بر اساس آمار رسمی، حدود ۳۰۰۰ معترض در جریان تظاهرات ۱۸ و ۱۹ دی ۱۴۰۴ کشته شدند؛ بر اساس ارقام مستند برخی مخالفان، این رقم به حدود ۷۰۰۰ نفر می‌رسد.

مخالفان ایرانی در دو گروه کلی جای می‌گیرند. گروه نخست، مخالفان ملی هستند — کسانی که خواهان اصلاحات ساختاری در کشور، همه‌پرسی برای تغییر نظام، و گذار مسالمت‌آمیز از جمهوری اسلامی به سوی حکومتی دموکراتیک هستند، و همزمان با قاطعیت با هرگونه دخالت خارجی یا تجاوز نظامی یا با تجزیه ایران مخالفت می‌کنند. این گروه بر آن است که مقابله با تجاوز خارجی بر مقابله با استبداد دینی تقدم دارد.

گروه دوم — مخالفان غیرملی — طیفی از مخالفان هستند که بر این باورند جمهوری اسلامی باید به هر قیمتی، حتی از طریق خشونت یا حمله نظامی آمریکا و اسرائیل، ساقط شود. برخی از این مخالفان — نه همه آنها — توسط موساد سازماندهی و مسلح شده‌اند. سلطنت‌طلبانی که از پسر شاه سابق حمایت می‌کنند — که آشکارا مورد حمایت نخست‌وزیر نتانیاهو است — و سازمان مجاهدین خلق دو جریان مخالف وابسته شناخته‌شده‌ای هستند که در رسانه‌های غربی بزرگ‌نمایی می‌شوند. تا کنون، رئیس‌جمهور ترامپ تمایل خاصی نسبت به رضا پهلوی نشان نداده است. مخالفان غیرملی — چه افراد مستقل ناآگاهی که از مداخله نظامی خارجی دفاع می‌کنند، چه مخالفان کاملاً وابسته — در اقلیت هستند و بعید است نقش تعیین‌کننده‌ای در آینده ایران داشته باشند.

می‌توان با اطمینان تخمین زد که مخالفان ملی اکثریت قاطعی را تشکیل می‌دهند — به این معنا که بیشتر از سه‌چهارم ایرانیان با جدیت با حمله آمریکا و اسرائیل به میهنشان مخالفند. ایرانیان بدین ترتیب میان ایران و جمهوری اسلامی تمایز قائل می‌شوند: در حالی که با استبداد دینی و شیوه حکمرانی نظام موجود مخالفند، همزمان و از صمیم قلب از ارتش و سپاه پاسداران در دفاع از خاک کشور در برابر تجاوز خارجی حمایت می‌کنند. درست اینجاست که پیچیدگی مسئله ایران نهفته است. شایان ذکر است که حضور آشکار شهروندان عادی در خیابان‌ها در حمایت از نیروهای مسلح، مراسم تشییع جنازه کشته‌شدگان در جنگ و در ترورهای اسرائیلی مقامات نظامی و غیرنظامی، و ابراز حمایت از دفاع مشروع در برابر تجاوز نظامی آمریکا و اسرائیل، در چند هفته اخیر به‌راستی به‌طور چشمگیری افزایش یافته است. این حمایت به هیچ وجه به معنای حمایت از جمهوری اسلامی نیست. برخلاف ادعاهای رئیس‌جمهور ترامپ، این محصول هوش مصنوعی نیست. کافی است به گزارش‌های خبرنگاران رسانه‌های غربی مستقر در داخل ایران مراجعه شود.

بسیار بعید است که تجاوز نظامی آمریکا و اسرائیل به فروپاشی جمهوری اسلامی منجر شود، هرچند تلفات انسانی و خسارات زیرساختی، متأسفانه، سنگین است. اما تا کنون، رئیس‌جمهور ترامپ و نخست‌وزیر نتانیاهو دو اثر عمده بر ایران برجای گذاشته‌اند: نخست، همبستگی مردمی در دفاع از میهن — از جمله به تعویق افتادن مخالفت با

جمهوری اسلامی — به‌طور محسوسی افزایش یافته است. دوم، این تجاوز نظامی جنبش آزادی‌خواهی و دموکراسی‌طلبی در ایران را تضعیف و به تأخیر انداخته است. پس از پایان جنگ، تندروهای داخل ایران منتقدان آزادی‌خواه را با شدت بسیار بیشتری از گذشته سرکوب خواهند کرد. این تجاوز نظامی از هر جهت — هم برای مردم ایران و هم برای مردم آمریکا — منفی و محکوم است.



[kadivar.com](http://kadivar.com)

<https://kadivar.com/22132/>  
[kadivar.mohsen59@gmail.com](mailto:kadivar.mohsen59@gmail.com)

تمام حقوق محفوظ است.

نقل مطلب به هر صورت تنها با ذکر منبع مجاز است.